جیزیندان چیخما بالا

علی‌آقا واحد

پروانه‌دن – پروانه‌یه

شوگیلیم، عکسین دوشوب پیمانه‌یه
آرتیریلدیر دؤقومو میخله‌دن – میخله‌یه
لیلی‌نین دیوانه‌سی مجنون اولوبدور، من سنین
فرق قویا عاقیل گرک دیوانه‌دن – دیوانه‌یه
شمع‌ایله پروانه یاندی، من جمال یارایله
بیر تفاوت قویمالی پروانه‌دن – پروانه‌یه
سؤیله‌نیر دیللرده چوخ عاشیقلرین افسانه‌سی
دوشمه‌میشدیر من کیمی افسانه‌دن – افسانه‌یه
یوسیفی گؤسترمک ایستردی زلیخا عالمه
چوخ گؤزللر تریلادی کاشانه‌دن – کاشانه‌یه
کعبه‌دن بوتخانه‌نی هرگز آییرماز حاق‌پرست
عشقدیر یول گؤسترن جانانه‌دن – جانانه‌یه
تایسادی، واحد، هله هئچ‌کس بو خطین صاحبین
«قللدی بو دونیا اونی دیوانه‌دن – دیوانه‌یه»

ادامه از همین صفحه...

به این جمعبندی می‌رسم: وقتی که در یک جامعه بنا به هر دلیلی، حرکت در مسیر معمول و قابل پیشبینی دشوار و پر هزینه شود، عبور از میانبرها اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و مردم، خود را در شرایطی قرار می‌دهند که به جای آن که بردباری کنند و از پیچ و فراز و فرود بگذرند و به مقصد برسند، ریسک می‌کنند و از مسیری دیگر می‌گذرند و به جای منطق و شرایط معهود و اعلام شده، امید بستن به شانس و تصادف را بر می‌گزینند.

آیا در این وضعیت، صرفا با یک ویژگی و رفتار ژنریک اجتماعی روبرو هستیم که از فرط عادت و تکرار به ویژگی بارز و گسترده تبدیل شده است؟ به گمانم خیر. نوع رفتار نظام سیاسی و حکمرانی کشور، در هدایت مردم به مسیر لاتاری و مخاطرات قمارگونه، بسیار مهم و تعیین‌کننده است. به نظرم برای تبیین چرایی نقش حاکمیت در این وضعیت تلخ، بد نیست اعتنایی کنیم به موارد زیر:

نظارت و استیلای قانون: وقتی که بر کل وضعیت زیستی و معیشتی شهروندان جامعه، قانون حکمفرما شود و بدون هیچگونه تبعیض و اما و اگر، همه به یک نسبت برابر شانس کار و کاسبی و استخدام داشته باشند و به فراخور میزان حق و کفایت و شایستگی‌شان از منابع کشور برخوردار شوند، راه بر تبعیض و شکاف طبقاتی مسدود می‌شود و کسی حس نمی‌کند که باید برای رسیدن به وضعیت بهتر، وارد یک مسابقه نامعلوم شود.

کشور پیش‌بینی‌ناپذیر: برای مردم یک جامعه، هیچ زخمی دردناک‌تر و کاری‌تر از تورم روزافزون نیست. به باورم، هیچ کسی آن قدر ساده لوح و تنگ نظر نیست که گمان کند تورم صرفا یک موضوع اقتصادی است. خیرا اگر زندگی و کسب معیشت و خرج و برج مردم، وضعیتی عادی داشته باشد و بتوان روی درآمد و دخل و خرج، به شکل طولانی مدت حساب و کتاب کرد و دست کم امکان برنامه‌ریزی یک ساله درباره مخارج خانواده وجود داشته باشد، مردم دچار چنین وضعیتی نمی‌شوند که از بام تا شام به فکر خرید طلا و دلار باشند. آنها وقتی که می‌بینند واحد پول کشورشان، روز به روز آب می‌شود، طبیعتا نگران هستند، مضطرب می‌شوند و در جستجوی فرصت‌هایی هستند تا اندکی بیشتر درآورند یا نه بتوانند وضع موجود را حفظ کنند! اگر ببینند هیچ کسی یک شبه ثروتمند نشده، از تب و تاب این شتاب عجیب خواهند افتاد.

افتراق جامعه، دولت و بازار: بیان جمله و عبارت «اینها که به فکر ما نیستند»، تلخترین شرح حال یک جامعه‌ی بیمار درباره دولت و حاکمیت است. وقتی مردم به این جمعبندی برسند که دولت و حاکمیت دنبال اهداف خودشان هستند و حاضر نیستند مردم را در تصمیمات خود شریک و دخیل کنند و در عین حال، دولت توان و تمایلی برای کنترل بازار مصرف ندارد، فراق و جدایی روی می‌دهد و همه به جای بزرگراه، به میانبر می‌اندیشند.

ملت لاتاریست، دولت معتاد به آزمون و خطا: وقتی که یک کشور، نه بر مبنای استراتژی کلان و برنامه طولانی مدت، بلکه بر اساس امواج و اتفاقات گذرا و موقتی اداره شود و از خودرو و مسکن گرفته تا بهداشت و آموزش و سیاست خارجی و حقوق، همه و همه تابعی از «آزمون و خطا» و یک قوه مجریه ی «کارورز» و «کارآموز» باشد که از قبل در بستر و بدنه حزبی آموزش ندیده و قرار است حکمرانی را در حین کار یاد بگیرد، مردم هم به هر دستاویزی پناه می برند و حاضرند هر چیزی را امتحان کنند تا مگر امتیازی به دست آورند!

در پایان باید گفت، آقای جمهوری اسلامی! از یاد مبر. در همان روزهایی که تو چندین و چند دستگاه را مامور کرده‌ای تا به زحمت، از بین هشتاد نامزد پست ریاست جمهوری چند نفر را از فیلتر عبور دهند و به مردم عرضه بدارند، مردمت برای تغییر وضعیت معیشتی و رفع نیازهایشان، به یک موش دیجیتالی پناه برده‌اند. باقی بقایتان!

مردمی که به موش دیجیتالی پناه بردند!

محمدعلی دستمالی: این روزها بخش کثیری از جامعه ایران و اعضای شورای نگهبان، یک شباهت و مخرج مشترک دارند! هر دو جوینده‌اند!

شورای نگهبانی‌ها در حال زیر و رو کردن هشتاد پرونده سبک و سنگین هستند تا نامزدهای اصلح را بیابند! بخش کثیری از جامعه نیز جوینده طلا و دلار است. اما نه در رودها و معادن، بلکه در گوشی تلفن همراه!

میلیون‌ها ایرانی، شب و روز تپ تپ تپ بر صفحه بینوای گوشی‌هایشان می‌کوبند تا یک موش همستر به آنها امتیاز دهد و با جمع این امتیازات در آینده‌ای نزدیک، بسته بسته دلار لاکردار تحویل بگیرند و زندگیهایشان از این رو بدان رو شود.

اگر از آنها بپرسید: قرار است این دلارها از کجا بیاید؟ بحتمل چنین پاسخی می‌دهند: «استخراج میشه دیگه».

شما سمج بازی در می‌آورید و می‌گویید: «از کجا؟ چرا باید یک مزرعه دلار به من و شما پول مفت بدهد؟»

جواب احتمالی چنین است: «آقا زمانه عوض شده! یه بچه ۱۴ ساله با همین هستر، دیروز ۸۰۰ میلیون درآورده! مگه همین شماها نردید می‌گفتید بیت کوین یک قران نمی‌ارزه. خوب چی شد؟ الان چند میلیون دلار قیمت داره.»

شاید بشود پرسش و پاسخ‌های این دیالوگ فرضی را ادامه داد. اما بیفایده است. گفتگو بین یک آدم رئالیست و اهل پرسش با یک آدم مسلح به «امید واهی» ختم به خیر نخواهد شد و قطعا به حسادت، فضولی، تنگ نظری و عدم فهم ویژگی‌های دنیای مدرن متهم خواهید شد.

شما را نمی‌دانم ولی من، در این روزها خیلی‌ها را دیده‌ام که همچون شاطری مقاوم در برابر هُرم تنور، ضربتی بر صفحه‌ی گوشی می‌زند تا نانی به کف آرد و به غفلت بخورد! دیروز با همسرم از بازار سرپوشیده

و قدیمی آصف سنندج عبور می‌کردیم. این بازار زیبا و خنک، هم به وقت آرامش و سکون و سکوت زیباست هم در ساعاتی که صدای صحبت مشتریان و مغازه داران به گوش می‌رسد. در برابر یک پارچه فروشی بزرگ توقف کردیم، نه به عزم خرید که به شوق تماشا. پارچه‌های زیبا رنگ در رنگ و نقش در نقش خودنمایی می‌کردند اما مشتری نبود. چند پارچه فروش یا به قول ما کردها چند بزّاز نشسته بودند و گوشی به دست، حرف می‌زدند و بر صفحه می‌کوبیدند و در عین حال، همدیگر را راهنمایی می‌کردند که چه باید کرد تا بتوانی در قبال صرف نظر کردن از امتیازات، ضریب محاسبه کلیک هایت را بیشتر کنی! از چند قدمی سلامی دادم و با لحنی خودمانی پرسیدم: «شما دیگه چرا بازاری‌ها!»

یکی از آنها با خنده گفت: «خدا را چه دیدی شاید سرکاری نباشه و چند هزار دلار نصیبمان بشه!» همه با هم خندیدیم و با تکان دادن دست و تعظیم خداحافظی کردیم.

ما را چه شده است؟ چرا چند میلیون نفر از هموطنان ما باز هم تصور می‌کنند کندویی یافته‌اند که می‌توان از آنجا عسل مجانی برداشت؟ چرا با این وعده‌های مضحک، می‌توان توجه میلیون‌ها نفر را جلب کرد؟ چرا در شرایطی که یک سانحه هوایی شگرف روی داده و کشور در حال برگزاری یک انتخابات اضطراری است، صحبت از همستر و داس نُوردادن در یافه‌های دلار، برای مردم مهمتر از آینده‌ی قوه‌ی مجریه است؟ آیا باید این موضوع را همچون یک «مسأله» و «موضوع» مرتبط با جامعه شناسی سیاسی و روانشناسی اجتماعی ایران بنگریم یا نه؟

چرا مردم ایران در بر ابر وعده‌های مالی زود گول می‌خورند و به خط می‌شوند تا آیفون صد میلیونی را بیست میلیون تومان بخرند یا به راحتی در دام شبکه‌های هرمی و کوفتی می‌افتند؟ آیا بلانسبت مردم نازنین ما، این نوعی ساده لوحی گسترده و کندذهنی ملی است؟ نه... قطعا چنین نیست. ما مردمان ساده لوحی نداریم. ولی بحتمل می‌توانیم به راحتی قبول کنیم که ملتی هستیم دوستدار مفهوم شانس و تصادف. به طور دقیق نمی‌دانم آیا می‌توان برای توصیف چنین وضعیتی، از لفظ قمار استفاده کرد یا نه. اما اساسا ملتی داریم که پر یا پرچ، تخم مرغ بزرگ شانسی، قرعه کشی، فال، تصادف و بخت، برایمان اهمیت ویژه دارد. شاید اگر پس از انقلاب، بازار بلیط بخت آزمایی را جمع نمی‌کردند! لان میلیون‌ها شهروند ما از شکم خودشان و زن و بچه‌شان می‌زدند تا بلیط بخرند و چند میلیارد جایزه بگیرند. من برای توصیف این وضعیت مفهوم «ملت لاتاریست» را پیشنهاد می‌کنم. اگر بخواهم با هوش و وُسع فکری ناچیز خودم، صورت بندی معقولی از این مساله ارائه دهم! ... ادامه در همین صفحه

تاریخ گردی

تشکیل و قدرت‌گیری حزب جمهوری اسلامی

رویداد ۲۴: حزب جمهوری اسلامی مهم‌ترین تشکل مسلمانان انقلابی هوادار روحانیون بود و دربرابر دیگر جریان‌های سیاسی، مانند نهضت آزادی ایران، جبهه ملی، حزب توده و گروه‌های چپگرا قرار می‌گرفت. این حزب حدود دو هفته پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ اعلام موجودیت کرد و تا سال ۱۳۶۰ موفق شد تمام رقبای خود را از صحنه

خارج کند و تمام مراکز قدرت سیاسی را به دست آورد.

انقلاب ۵۷ با این تصور میان روشنفکران و فعالان سیاسی سکولار شکل گرفت که نظامی دموکراتیک در ایران برپا شود و در آن مردم تصمیم‌گیرنده باشند و احزاب و گروه‌های مختلف اجازه فعالیت آزادانه داشته باشند. زمانی که آیت الله‌خمینی در پاریس بود، دیگر مشخص شده بود که رژیم پهلوی سقوط خواهد کرد و اطرافیان امام شروع به تهیه پیش‌نویسی برای قانون اساسی کردند که مبتنی بر نظام جمهوری ایالات متحده بود و در آن رئیس جمهور با رای مستقیم مردم انتخاب می‌شد و پارلمان بر اقدامات وی نظارت می‌کرد، اما مهندس بازرگان و اطرافیانش چنین الگویی را مناسب نمی‌دیدند و ترس از این داشتند که رئیس جمهور تبدیل به مستبد شود، بنابرین در اسفند ماه سال ۱۳۵۷ با الگوی «جمهوری پنجم فرانسه» پیش‌نویس دیگری برای اداره کشور تهیه شد که هم نخست وزیر و هم رئیس جمهور داشت. این الگو در زمان ژنرال مارشال دوگل به وجود آمده بود و در فرانسه به اتفاقات می‌سال ۶۸ منجر شده و باعث سقوط دوگل شد، اما در ایران تصور می‌شد چنین برنامه‌ای توازن قوا را برقرار خواهد کرد.

انقلابیون ترقی‌خواه همگی خواستار تشکیل مجلس موسسان برای قانون اساسی بودند، اما یک گروه وجود داشت که چندان علاقه‌ای به تشکیل مجلس موسسان نداشت: حزب جمهوری اسلامی. محمد قائد درباره این دوران پر از جدال چنین می‌نویسد: «عنوان مجلس مؤسسان احترامی تاریخی نهضت مشروطه را بر می‌انگیخت و مدافعان تشکیل آن می‌پنداشتند جلسات چنان مجلسی تاریخ‌ساز خواهد بود. اصحاب پانزده خرداد، با این استدلال که مملکت در خطر توطئه‌هاست و مجال چنین برنامه‌هایی وجود ندارد، خواهان تصویب فوری پیش‌نویس و همه‌پرسی بودند و در بحث‌های پرکش و قوس نفعی برای خود نمی‌دیدند. نهایتا در برابر مقاومت شدید افکار عمومی و زیر فشار طرفداران تشکیل مجلس مؤسسان، به هیاتی جمع و جورتر برای بررسی متن رضایت دادند.»

در این سال حزب جمهوری اسلامی توانست دست بالا را در مجلس موسسان به دست آورد. از سوی دیگر برخی از آنها همه‌پرسی را باعث از دست رفتن فرصتی تاریخی برای در دست گرفتن قدرت می‌دانستند و کسانی، چون آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان و نهضت آزادی را مانع تحقق این فرصت می‌پنداشتند چراکه آنان انتظار مجلسی مانند مجالس دوران مشروطه را داشتند که بر اساس اصول دموکراتیک اداره شود، با این حال در این دوره تاریخی دیدگاه‌های حزب جمهوری اسلامی ترگذاری بیشتری داشت و مخالفان مجالی نیافتند. درواقع حزب جمهوری اسلامی در این نقطه تاریخی نفوذش در نهادهای سیاسی را افزایش داد.

کادر اولیه حزب جمهوری اسلامی همگی از چهره‌های نزدیک به آیت‌الله خمینی بودند. افرادی که تمامی آنها بعدها به بالاترین مناصب سیاسی و قضایی در جمهوری اسلامی رسیدند. محمد حسینی بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سید علی خامنه‌ای و محمد جواد باهنر بودند. پنج تن یادشده به همراه سید حسن آیت، اسدالله بادامچیان، عبدالله جاسبی، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، حبیب‌الله عسگراولادی، سید محمود کاشانی (فرزند آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی)، مهدی عراقی و علی درخشان از اعضای شورای مرکزی اولیه حزب جمهوری اسلامی بودند.

شورای مرکزی مسؤولیت برنامه‌ریزی حزب را برعهده داشت. وظیفه شورای ایدئولوژی و افتا، نظارت بر مشی حزب و بررسی و تصمیم‌گیری درباره مصوبات شورای مرکزی بود. کنگره، تصویب و ایجاد هر گونه تغییر در اساسنامه، انتخاب اعضای شورای مرکزی و شورای داوری، و بررسی عملکرد حزب را برعهده داشت. مواضع حزب به مواضع رهبر انقلاب آیت‌الله خمینی بسیار نزدیک بود.

حزب جمهوری اسلامی برای رسیدن به قدرت کامل دو مانع داشت: یکی گروه‌های دیگر همچون نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق و چریک‌هایی فدایی خلق که در انقلاب دخیل بودند و مانع دیگر منع آیت الله خمینی نسبت به ورود روحانیون به حوزه اجرایی و سیاست بود.

حزب جمهوری اسلامی در دوره نخست انتخابات مجلس توانست اکثریت را به دست بیاورد و یکی از چهره‌های شاخص آن یعنی آیت‌الله رفسنجانی به ریاست مجلس رسید. اما در ریاست جمهوری آنچه حزب می‌خواست نشد و ابوالحسن بنی‌صدر به ریاست جمهوری انتخاب شد. در جریان نخستین انتخابات ریاست جمهوری، برخی اعضای حزب جمهوری اسلامی با جامعه روحانیت مبارز تهران اختلاف نظر پیدا کردند؛ جامعه روحانیت مبارز از ابوالحسن بنی‌صدر حمایت می‌کرد، اما حزب جمهوری اسلامی ابتدا جلال‌الدین فارسی را نامزد اعلام کرد و پس از آینکه گفته شد جلال الدین فارسی ایرانی‌تبار نیست، حسن حبیبی را نامزد این پست اعلام کرد.

دکتر منصور معدل در مقاله گفتمان ایپزودیک انقلاب می‌نویسد: «انتخاب بنی‌صدر به‌عنوان نخستین رئیس‌جمهور کشور یک شکست جدی برای حزب جمهوری اسلامی و یک موفقیت خیره‌کننده برای لیبرال‌ها بود. به‌هرحال، خیلی زود ایدئولوژی انقلابی کمک کرد تا کنه‌ی تراز‌وی نیروهای موجود در حکومت به نفع حزب جمهوری اسلامی تغییر کند.» حزب جمهوری اسلامی تمام تلاشش را برای برکناری بنی‌صدر انجام داد و شکافی که در قانون اساسی بین رئیس جمهور و نخست وزیر ایجاد شده بود، نهایتا به اختلافها دامن زد و بنی‌صدر برکنار شد.

منزوی کردن مهندس بازرگان و نهضت آزادی و طرد گروه‌های چپ‌گرا و نهایتا عزل بنی‌صدر حزب جمهوری اسلامی را عملا تبدیل به حزب حاکم کشور کرد. دیگر هر سه قوه دست حزب جمهوری اسلامی بودند و جایی برای گروه‌های مختلفی که در پیروزی انقلاب دخیل بودند، باقی نماند و به این ترتیب قدرت‌گیری حزب جمهوری اسلامی که با عزل بنی صدر به اوج خود رسیده بود، بدون شکافی که در قانون اساسی مابین نخست وزیر و رئیس جمهور تعبیه شده بود ممکن نمی‌شد.

دین و اندیشه

سه‌گانه و پنج‌گانه شایگانی

سیدصادق حقیقت: داریوش شایگان با پیروی از هرمنوتیک پل ریکور به تکثرگرایی معرفتی و برابری تفسیرها و فهمهای مختلف از یک متن اعتقاد دارد. او شناخت را امری قراردادی، و نه کشفشدنی، می داند. متأسفانه، اکثر کتب و مقالاتی که اندیشه شایگان را بررسی کرده اند، به مسئله تحول اندیشه او توجه ننموده اند، در حالی که بررسی دیدگاه وی در باب سنت و تجدد بدون توجه به تحولات فکری اش میسر نیست.

در دوره حیات شایگان، پایان نامهای در دانشگاه مفید توسط رضا حزباوی (به راهنمایی صاحب این قلم) در خصوص تحول اندیشه شایگان دفاع شد (۱۳۹۵). قصد اولیه ما این بود که این مسئله را با خود ایشان در میان بگذاریم؛ و به همین جهت، وقت ملاقاتی از ایشان گرفتیم؛ هرچند متأسفانه، اجل مهلت نداد و ایشان به دیار یار شتافت. به هر روی، به نظر میرسد میتوان آثار و تفکر وی را به سه دوره مجزا تقسیم کرد. شایگان اول در ادیان و مکاتب فلسفی هند و آیین هندو و فلسفه اسلامی و هندوییسم و تصوف نشان میدهد که به چه میزان، تحت تأثیر هنری کربن، به فرهنگ شرقی علاقه دارد.

هند به شکل خاص برای وی موضوعیت داشت. شایگان در دهه ۵۰ با تأثیرگرفتن از محافل احمد فردید، غربستیز شد و رویارویی شرق و غرب را مطرح نمود. از جمله اندیشمندان غربی که در این دوره بر وی مؤثر بودند، می‌توان به نیچه، هایدگر و یاسپرس اشاره کرد. وی به سال ۱۳۵۵ در کتاب بتهای ذهنی و خاطره ازلی سعی می‌کند تفاوتهای شرق وغرب را برجسته کند. همچنین در سال بعد، کتاب آسیا در برابر غرب به نیهیلیسم و تأثیر آن برتقدیر تاریخی تمدن‌های آسیایی از یک سو، و به موقعیت تمدنهای آسیایی در برابر سیر تطور تفکرغربی، از سویی دیگر، میپردازد. به عقیده وی، تمدنهای آسیایی اسیر نیهیلیسم شده‌اند، اما از این وضعیت خودآگاهی ندارند.

سالهای پیروزی انقلاب اسلامی شوک بزرگی به اندیشه سیاسی و اجتماعی شایگان وارد کرد، و باعث شد او به فاز دوم اندیشه‌ای خود گام نهد. وی در کتاب زیر آسمانهای جهان اشاره میکند که علیرغم غیرسیاسی بودن، در دوران انقلاب اسلامی ایران به مدت یک ماه سیاسی شد! او در انقلاب دینی چیست؟ و آمیزش افقها ایدئولوژی را بسان اسطوره در دوران باستان، و امری جزمی، معرفی میکند. در واقع، ارتباط ایدئولوژی و مذهب، او را به وادی اندیشه سیاسی، به معنای خاص کلمه، میکشاند. خاصیت ایدئولوژی آن است که سنت را از محتوا خالی میکند.

به نظر وی، «اسلام» و «انقلاب» دو جهانی هستند که با هم خویشاوندی هستیشناختی ندارند. وی بر خلاف دوره اندیشهای متقدم خود، معتقد است که اگر نوری هم وجود دارد از غرب میآید، نه از شرق! منظور از نور، عقل و روشنگری است، نه نور عرفانی. در حالی که شایگان در کتاب آسیا در برابر غرب، با تکیه به هایدگر، هر گونه بازگشت به سنت را احیاگری میخواند و تفسیری تجددستیز از مذهب به دست میدهد، در آثار اخیر از نوری سخن میگوید که از غرب طلوع میکند، و تعبیر دیگری از دموکراسی و حقوق بشر و مانند آن به شمار میآید.

شایگان در نگاه شکسته: اسکیزوفرنی فرهنگی که ابتدا به شکل مقاله با عنوان «تعطیلات در تاریخ» منتشر شد، ما را در حد فاصل دو عالم اپیستمههای فرکریی و پارادایمهای نامتجانس کوهنی قرار میدهد. حداقل توصیه صریح او در این میان، آن است که برای برونرفت از نظام مشکلات باید از بنیادگرایی پرهیز کرد. زیر آسمانهای جهان که مجموعه گفتگوها با رامین جهانبگلو است، هم تنوع فرهنگها و تقابل سنت وتجدد را مطرح میکند، هم ورود شخصیاش به مرحله جدیدی از زندگی.

او دیگر به انحطاط غرب عقیده ندارد؛ چرا که مدرنیته سرنوشت بشریت است. به نظر وی، تقابل شرق و غرب معنا ندارد، و انقلاب اسلامی نسخه اسلامی ضدفرهنگ غرب قلمداد میشود. مهم آن است که اسکیزوفرنی فرهنگی در آشنایی با تمدن مدرن در دوره معاصر رخ داده، و ما را دچار روان‌گسیختگی کرده است. در واقع، نظام معنایی و ارزشی سنت با نظام دانایی تجدد تفاوت ماهوی دارد، و این تفاوت باعث دوگانگی در پندار و رفتار ما شده است.

شایگان متأخر را عمدتاً باید از طریق افسونزدگی جدید: هویت چهلتکه و تفکر سیار شناخت پدیده اسکیزوفرنی فرهنگی امری جهانی است، و تنها به ایران و اسلام تعلق ندارد؛ چرا که هویت امری سیال، و نه بر اساس ارزشهای ثابت و مطمئن، است. شایگان متأخر دیدگاهی کثرتگرایانه و معنویتگرایانه سیارهای مبتنی بر اندیشه واتیمو و روابط شکلی «ریزوموار»، به تعبیر ژیل دلوز، دارد. مبنای این مرحله فکری از زندگی او، دیدگاهی جهانی است. وی در «نامه به نسلهای آینده» (آمیزش افقها) می‌نویسد: «موجودات دو رگه یک پایشان در فرهنگهای ماقبل تاریخشان است، و پای دیگرشان در استحالهها و دگردیسیهای آینده». آخرین کتاب وی سرزمین سرابها به زبان فرانسه است.

دکتر مقصود فراستخواه، در مقاله «پنج نسخهٔ داریوش شایگان در پنج دهه» که در نشریهٔ حکمت معاصر (حاصل سخنرانی در بزرگداشت شایگان در تبریز، در ۲۳ خرداد ۹۸، یعنی بیش از یک سال پس از درگذشت شایگان) منتشر شد، از پنج دوره اندیشه شایگان سخن میگوید:

۱) تحقیقات علمی در مورد حکمت معنوی آسیا،

۲) برساخته شدن آسیا در برابر غرب،

۳) آزمون تاریخی ایدئولوژی،

۴) نسخهٔ کثرت‌گرایی و حقیقت‌های چندگانه

۵) پناه بردن به بیانهای حسی بیرون از ادراکهای مفهومی.

نسخه اول در دههٔ ۱۳۴۰ بروز می‌کند و مهم‌ترین تجلی آن کتاب ادیان و مکتبهای فلسفی هند است. اندیشمندی که خسته از مظاهر دنیای جدید، راه علاج بشر را در توسل جستن به حکمت و معرفت معنوی شرق است. به نظر او، نسخهٔ دوم شایگان در دههٔ ۱۳۵۰ و با کتاب آسیا در برابر غرب تولید می‌شود که در آن، دل‌زده از غرب و به ذوق ساختن شرقی ایده‌آل، تقابلی حاد را میان شرق (آسیا) و غرب به وجود می‌آورد تا سیر نزولی غرب را نشان دهد.

شایگان سوم در دههٔ ۱۳۶۰، اما، با نگاشتن دو کتاب مهمش یعنی نگاه شکسته و انقلاب دینی چیست؟ نقد سنت را هم به نقد مدرنیته اضافه می‌کند، و نشان می‌دهد چگونه سنت می‌تواند تبدیل به یک ایدئولوژی مبارزاتی شود و از اصل خویش دور گردد و انواع کژتابی‌های ذهنی و زبانی را به وجود آورد. نسخهٔ بعدی کثرت‌گرایانه است: زیست در زیر آسمانهای جهان با افسونزدگی جدید: هویت چهلتکه و تفکر سیار (که عنوانهای دو کتاب وی در دههٔ ۱۳۷۰ است).

شایگان در این دهه، بیش‌تر به دنبال زیستن در این دو دنیاست، بدون آن‌که هیچ یک در دیگری بیامیزد. سخن شایگان این است که این کثرت‌گرایی شاید بدیلی برای تشتت فرهنگی و فکری ما ایرانیان باشد. نسخهٔ آخر به دوره‌ای مربوط میشود که شایگان خسته از اوضاع ناخوش معشوقش یعنی ایران فرهنگی به دامن شعر و ادبیات پناه می‌برد و کتاب‌هایی مثل پنج اقلیم حضور (پنج شاعر ایرانی: فردوسی، خیام، مولوی، سعدی، و حافظ) و جنون هشیاری (درباره بودلر، و فانوس جادویی زمان (درباره رمان درجستوجوی سال‌های ازدست رفته، اثر مارسل پروست) را به رشتهٔ نگارش درمی‌آورد. تشابه دو تحلیل فوق در این است که به سه مرحله اصلی اندیشه وی اشاره کرده اند، یعنی همان سه مرحله ای که در تقسیم نخست دیده میشود. تفاوت تقسیم سهگانه و پنجگانه در دو مسئله است:

۱) تقدم و تأخر زمانی: همان گونه که اشاره شد، تقسیم سهگانه به حیات شایگان مربوط میشود، همان گونه که تحلیل دیگر مربوط به یک سال پس از رحلت وی است.

۲) از نظر محتوایی: تحلیل نخست دو دوره اول تحلیل اخیر را در هم ادغام کرده است؛ چرا که وجه اشتراکشان در پناه بردن به فرهنگ شرقی، برای نقد فرهنگ غرب، به نظر میرسد. در واقع، مرحله اول (در پنج‌گانه شایگانی) مقدمه مرحله دوم است. علاوه بر آن، دوره پنجم تحلیل دوم در تقسیم نخست غایب است؛ چرا که اساساً نمیتوان آن را به عنوان دوران اندیشگی (در باب سنت و تجدد) محسوب کرد. نتیجه آن که تشابه دو تقسیم فوق بسیار زیاد است، و ضرورت تحلیل شایگان بر اساس تحول اندیشه وی را آشکار میکند.